Political Studies of Islamic World

P-ISSN:2252-0929
E-ISSN: 2676-3524

An Analysis of ISIS's Rise to Power in Afghanistan (2022) and Its Impact on the Security of the Islamic Republic of Iran

Rashid Rokabian
Associate Professor, Faculty of Law and Political Science, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran, ra.recabian@ abru.ac.ir

Abstract

Objective: The purpose of this study is to investigate the reasons for the presence and rise of ISIS in Afghanistan; ISIS has been present in Afghanistan since 2015; And in 2021, after the US withdrew and the Taliban came to power in this country, it announced its strategy to oppose the Taliban and kill Shiites. Accordingly, in the light of internal insecurity in Afghanistan, they posed various security, political and geopolitical threats to Afghanistan and Iran.

Method: The present study uses descriptive-analytical method and Barry Buzan's theory of social security riddle to investigate the subject; the causes, goals and rise of ISIS in the wake of the insecurity crisis in Afghanistan and its impact on the security of the Islamic Republic of Iran are examined in this way.

Results: The political crisis and security challenge in Afghanistan originates from three cultural-social, economic-political and geopolitical levels. At the cultural-social level, the element and key of "tribe-centricity", the element of "poverty-unemployment" at the economic level, "internal power vacuum" at the political level and "competition of regional and extra-regional powers" at the geopolitical level are important. Internal violence between conflicting identities has not only hindered the formation of comprehensive civil authority, but has also provided space for foreign powers to intervene by supporting each of the conflicting identities, and this issue affects Iran's security.

Conclusion: Afghanistan's internal crisis has no military solution, and negotiations to balance the involved groups are the only viable solution to end the crisis. Otherwise, groups like ISIS have a very high potential and motivation to operate in Afghanistan. Of course, countries like Iran, whose security is affected by the security of Afghanistan, must work together to form an inclusive people's government.

Keywords: Afghanistan, Security, Crisis, ISIS, Islamic Republic of Iran.
Article Type: Research

∗ Received on 15 December, 2021 Accepted on 26 May, 2022
Cite this article: Rokabian(2022) An Analysis of ISIL's Rise to Power in Afghanistan(2022) and Its Impact on the Security of the Islamic Republic of Iran, Spring 2022, Vol.11, NO.1, 127-151.
DOI: 10.30479/psiw.2022.16664.3073
© The Author(s).
Publisher: Imam Khomeini International University.
Corresponding Author: Rashid Rokabian
E-mail: ra.recabian@ abru.ac.ir

شاپا چاپی: ۰۹۲۹-۲۲۵۲
شاپا الکترونیکی: ۳۵۲۴-۲۶۷۶

مطالعات سیاسی جهان اسلام

واکاوی قدرت‌یابی داعش درافغانستان (۲۰۲۲) و تاثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران

رشید رکابیان
دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی،بروجرد،ایران ra.recabian@ abru.ac.ir

چکیده

هدف: هدف پژوهش حاضر، بررسی دلایل حضور و قدرت‌یابی داعش در افغانستان است؛ داعش از سال ۲۰۱۵ در افغانستان اعلام موجودیت و در سال ۲۰۲۱ پس از خروج امریکا و به قدرت رسیدن طالبان در این کشور، استراتژی خود را مخالفت با طالبان و کشتن شیعیان اعلام کرد. بر این اساس، در پرتو ناامنی داخلی در افغانستان، تهدیدهای مختلفی از نظر امنیتی، سیاسی و ژئوپلتیکی برای افغانستان و ایران ایجاد کردند.

روش: پژوهش حاضر از روش توصیفی – تحلیلی و نظریه معمای امنیت اجتماعی باری بوزان برای بررسی موضوع بهره می‌برد. علل، اهداف و قدرت‌یابی داعش، در پی بحران ناامنی در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران را از این رهگذر مورد موشکافی قرار می‌دهد.

یافته‌ها: بحران سیاسی و چالش امنیتی حادث شده در افغانستان از سه سطح فرهنگی – اجتماعی، اقتصادی – سیاسی و نیز ژئوپولیتیکی نشأت می‌گیرد. در سطح فرهنگی – اجتماعی، عنصر و شاه‌کلید «قبیله‌محوری» در سطح اقتصادی، عنصر «فقر – بیکاری»، در سطح سیاسی «خلأ قدرت داخلی» و در سطح ژئوپلیتیکی «رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای» حائز اهمیت هستند. خشونت‌های داخلی بین هویت‌های متعارض، نه‌تنها مانع شکل‌گیری اقتدار مدنی فراگیر بوده، بلکه فضا را برای مداخلات قدرت‌های خارجی از طریق پشتیبانی از هریک از هویت‌های درگیر فراهم کرده‌است و این مسأله امنیت ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری: بحران داخلی افغانستان، راه‌حل نظامی ندارد و مذاکره با هدف به‌تعادل رساندن گروه‌های درگیر، تنها راه‌حل قابل تصور برای پایان این بحران است. در غیراین صورت، گروهایی همچون داعش، امکان و انگیزة بسیار بالایی برای کنشگری در افغانستان دارند. والبته کشورهایی همانند ایران که امنیتشان تحت تأثیر امنیت افغاستان است، باید جهت تشکیل یک دولت مردمی فراگیر همکاری نمایند.

واژگان کلیدی: افغانستان، امنیت، بحران، داعش، جمهوری اسلامی ایران

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله:۱۴۰۰/۹/۲۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۳/۵

استناد: رکابیان (۱۴۰۱)، واکاوی قدرت‌یابی داعش درافغانستان (۲۰۲۲) وتاثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران ، بهار ۱۴۰۱، دوره ۱۱، شماره ۱، پیاپی ۴۱، ۱۲۷–۱۵۱

ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) حق‌مؤلف ©

بیان مسأله

داعش، پس از عراق و سوریه در پی تأسیس به‌اصطلاح خلافت اسلامی در مناطقی از ایران و همچنین در افغانستان، پاکستان، هند و دیگر کشورهای آسیای مرکزی است. حضور داعش در افغانستان، امنیت ملی ایران را تحت تأثیر قرار داده است.

جستار سیاسی

فهم ریشه‌های بحران و آشوب؛ ازجمله موضوعات مهمی است که در قلمرو مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار است. هر بحرانی در درون خود، متغیرهای عمل کننده‌ای را می‌پرورد که در صورت فقدان توانایی بر مدیریت و یا کنترل آن به سطح فزایندگی می‌رسد. در این وضعیت، جغرافیای درگیر بحران به وضعیت «ژئوپلتیک آشوب» می‌رسد. بر این اساس، قطعاً بخشی از نیروهای عمل کننده از ایدئولوژی‌های متعارض برخوردار بوده است که سبب تصاعد بحران می‌شود. غالباً زمینه‌های گسترش بحران را بایستی در درون ژئوپلتیک بحران‌زده جستجو کرد. در این وضعیت غالباً خلأ قدرت، فقدان یک اقتدار مرکزی کارآمد (فرومانده شدن دولت)، فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه (قبیله‌ای بودن‌جامعه)، وجود هویت‌های سیاسی متعارض، وجود منابع عظیم ثروت؛ همچون نفت، گاز، منابع معدنی و تریاک (عنصر اقتصاد سیاسی) جستجو کرد. در این وضعیت، نیروهای مداخله‌گر خارجی امکان ورود به عرصه بحرانی را بیش از پیش پیدا می‌کنند که سبب تصاعد مجدد بحران می‌شود. همه عناصر فوق سبب شده است که فضای امنیتی کشور افغانستان بسیار شکننده شود. مراد از وضعیت شکنندگی این است که هیچ‌یک از نیروها، توان غلبه بر سایر گروه‌ها را نداشته و فضای امنیتی درگیر منازعات فرسایشی می‌شود.

در افغانستان، حمله طالبان درتابستان ۱۴۰۰ (۲۰۲۱) نشانه روشنی است بر ناتوانی دولت مرکزی و نبود امکان رسیدن به توافقی سیاسی که بتواند امنیت را به افغانستان برگرداند. ساختار قبیله‌ای افغانستان و عدم حضور مردم در عرصه سیاسی، امکان حرکت به سمت دموکراتیک شدن، فضای افغانستان را با مشکل مواجه می‌کند. همچنین وجود منابع معدنی، تقاضا برای مداخله نیروهای خارجی (ترکیه، پاکستان، کشورهای عربی، چین، آمریکا) را در حفظ منافع خود افزایش می‌دهد. از سویی دیگر، نشانگان افزایش نفرات داعش در افغانستان، نگرانی‌هایی را به‌وجود آورده است. در کنار هم نهادن این مؤلفه‌ها، سبب می‌شود تا حدس‌هایی قوی در مورد آینده داعش در افغانستان زد. این تحولات را می‌توان به‌عنوان زمینه بازگشت داعش به افغانستان در نظر گرفت (فرضیه) و بر اساس آن، آینده وضعیت آشوب‌زده افغانستان را تحلیل کرد. به بیان دیگر؛ در پژوهش حاضر به این پرسش پرداخته می‌شود که عوامل و مؤلفه‌های فعال در بحران سیاسی – امنیتی افغانستان، چگونه زمینه را برای حضور و زایش داعش فراهم

می‌آورند و چه تأثیری بر امنیت ایران دارد؟ به‌منظور پاسخ به این پرسش و آزمون نهادن فرضیه، با استفاده از نظریه امنیت اجتماعی تلاش می‌شود، صورتبندی و نحوه قرار گرفتن شاخص‌های دخیل در هریک از متغیرهای دخیل در پژوهش، مورد ارزیابی قرار گیرد.

۱–پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق باید گفت؛ با توجه به این که جضور داعش در افغانستان، مسأله جدیدی است، مقاله یا کتاب مستقلی به رشته تحریر در نیامده است، امّا در مورد ریشه داعش، تاریخچه داعش، داعش در عراق، سوریه، لیبی و ... مقالات زیادی به رشته تحریر درآمده است؛ در عین حال مقالاتی در مورد داعش، افغانستان و امنیت ایران نوشته شده که اشاره‌ای به آن‌ها می‌شود، ولی از جهت این که این پژوهش به بحران افغانستان در سال ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ می‌پردازد، جدید است.

۱– دکتر زهرا محمودی، پیرمحمد ملازهی (۱۳۹۵)، داعش در افغانستان؛ ماهیت، اهداف و چشم‌انداز آن، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل.

۲– زهرا محمودی (۱۳۹۹)، چشم‌انداز و سناریوهای جایگاه طالبان در عرصه حکمرانی آینده اقغلنستان، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل.

۳– رضا سیمبر و صدیقه آذین (۱۳۹۸)، چالش‌های امنیتی سیستان و بلوچستان به‌دنبال حضور طالبان و داعش در افغانستان، فصلنامه مطالعات آسیای جنوب غربی.

۴– رضا رضایی و سید صدرالدین موسوی جشینی (۱۳۹۶)، ظهور داعش و تأثیر آن بر معادلات منطقه‌ها: مطالعه موردی چالش‌ها و فرصت‌های به‌وجود آمده برای ایران. دو فصلنامه علمی – پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام.

۵– اسفندیار، غفاری نسب (۱۳۹۷)، هویت قومی و هویت ملی در افغانستان: مورد مطالعه: دانشجویان تعلیم و تربیت کابل، دو فصلنامه علمی – پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام.

۶– مهدی ذوالفقاری و ابوذر عمرانی، (۱۳۹۶) تأثیر حضور داعش بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام.

۷– علی باقری‌زاده و شهرام عسکری حصین (۱۳۹۸)، حضور داعش در افغانستان تهدیدی علیه جمهوری اسلامی ایران، مجله پژوهش بین‌الملل.

۲– چارچوب نظری

چارچوب نظری پژوهش، بر اساس نظریه «معمای امنیت اجتماعی» می‌باشد. مطالعات امنیتی تلاش دارد تا به بررسی نقش متغیرهای مختلف در ایجاد امنیت/ ناامنی، بتواند تحلیل روشن و جامعی از فرایند ایجاد امنیت در جوامع به دست دهد. یکی از مشکل‌ترین شرایط برای تحلیل

امنیتی، وضعیتی است که در آن آشوب حداکثری شود و عناصر بحران‌زا متکثر و داخلی شوند و همچنین از میزان بحران‌زایی بیشتری نیز برخوردار باشند. این شرایط سبب شد که نظریه‌پردازان امنیتی از نظریه‌هایی بهره گیرند که توان تحلیل تکثرات موجود در بحران و فهم روشنی از عناصر داخلی محیط امنیتی را داشته باشند. در این وضعیت، صورتبندی مفاهیم محتوایی نظریه؛ همچون مرجع امنیت و ... متفاوت خواهد شد.

نظریه امنیت اجتماعی،[1] از جمله نظریاتی است که به‌منظور تحلیل و تبیین تحولاتی ارائه شده است که در آن عناصر آشوب‌زا متکثر بوده و به بُعد داخلی امنیت و مسائلی برمی‌گردد که افراد جامعه در حوزه‌های متفاوت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و قضایی با آن‌ها روبرو هستند. از این رو، ناامنی‌هایی که ریشه داخلی دارند، از امکان تصاعد و قدرت تخریب بیشتری برخوردارند. باری، بوزان از پیشگامان مطالعات امنیت اجتماعی، معتقد است که خطرات ناامنی اجتماعی برای ثبات یک کشور، جدی‌تر از تهدیدات خارجی است. از نظر وی ناامنی اجتماعی، یکی از تهدیدات اساسی برای امنیت دولت است (Buzan,1991: 19) تئوری معمای امنیت اجتماعی، به سطح درون‌دولتی، منازعات و خشونت‌های اجتماعی توجه دارد.

در مباحث مربوط به مطالعات امنیتی، یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها، قلمرویی است که یک نظریه امنیتی برای مفهوم امنیت تعریف می‌کند. برخی امنیت را محدود به آشوب‌های نظامی در نظر گرفته‌اند، برخی دیگر آن را موسع تعریف کرده و به حوزه‌هایی؛ همچون بهداشت، محیط زیست و ... تسری داده‌اند. در این میان، نظریه امنیت اجتماعی با تغییر موضوع امنیت توانست جامع‌ترین نگاه به مقوله امنیت را ارائه دهد و توسعه‌ای قابل توجه در تحلیل از امنیت را به‌وجود بیاورد. در این نظریه مرجع امنیت، دولت نیست، بلکه یک هویت جمعی است. بحث امنیت اجتماعی، معطوف به حیات جمعی، هویت و ساختار اجتماعی است؛ با این توضیح که در بحث امنیت ملی، دولت (در مقابل جامعه)، مرجع امنیت است و در موضوع امنیت فردی، افراد، مرجع امنیت تلقی می‌شوند، اما در موضوع امنیت اجتماعی، این جامعه است که مرجع امنیت تلقی شده و در قالب گروه‌ها و هویت‌های مختلف نمود پیدا می‌کند (نصراله‌زاده و صائبی، ۱۳۹۷: ۵۳). از این منظر، امنیت اجتماعی به‌معنای دفاع از یک هویت در برابر تهدیدات موجود یا به طور دقیق‌تر، دفاع از یک جامعه در برابر تهدیداتی است که هویت آن جامعه را نشانه گرفته است.(Waever, 2008: 581)

رابطه هویت و امنیت اجتماعی، از این جهت ارتباطی وثیق است که هویت یک مفهوم و مقوله سازمان‌بخش در بازیگر اجتماعی است (Waever, 2008: 582). درنتیجه امنیت بازیگر اجتماعی یا جامعه، ممکن است با هر چیزی که هویت آن را به‌خطر می‌اندازد، به خطر بیفتد (Panić, 2009: 31). امنیت اجتماعی، به توانایی یک جامعه برای حفظ خصوصیات اساسی

1. Societal Security Dilemma

خود در مواجهه با شرایط متغیر و علی‌رغم تهدیدات احتمالی یا واقعی مربوط می‌شود (Hough, 2004: 106)؛ لذا امنیت جامعه وقتی به‌خطر می‌افتد که فضای ادراکی جامعه متوجه تهدیدی علیه هویت خود شود؛ زیرا هویت، منبع خلق معنا و تجربه است (Castells, 2010: 6). هویت، چیزی است که جوامع را قادر می‌سازد تا خودشان را «ما» بنامند. هویت‌های «ما» و «آن‌ها»، با شکل‌گیری هویت‌های جدید و افرادی که هویت‌های متفاوتی را حمل می‌کنند، به چالش کشیده می‌شوند (Buzan,1991: 5-6). از این‌رو، تغییر فضای ادراکی، به احتمال بسیار زیاد با تغییر فضای عملیاتی مواجه می‌شود و به‌اصطلاح احساس تهدید هویتی در جامعه عینیت می‌یابد.

فرایند ایجاد ناامنی به این صورت است که هویت‌های فروملی در رویارویی با هویت‌های رقیب، همانند یک شبه‌دولت عمل می‌کنند. از آنجایی که این نیروها در درون جامعه دست به کنش می‌زنند، درواقع جامعه و امنیت اجتماعی، همسنگ دولت تلقی می‌شود؛ درست همانند معمای امنیت در سطح تحلیل ملی. بحران در سطح تحلیل اجتماعی، از نقطه «ابهام» آغاز می‌شود که دولت تصویر «دیگربودهای هویتی» را با تصویر «دشمن» ادراک می‌کند، برای دفاع از حاکمیت خود به تسلیحات متوسّل می‌شوند. جوامع و گروه‌های درون‌دولتی هویت‌های متعارض نیز برای دفاع از هویت خود، ممکن است متوسل به سلاح و ابزار زور شوند. به بیان دیگر، در معمای امنیت اجتماعی، برخورداری یک هویت، در عدم برخورداری دیگری معنا پیدا می‌کند؛ لذا هویت‌ها به این باور می‌رسند که فقط با هزینه دیگران می‌توانند پیشرفت کنند و با رادیکال‌تر شدن ترس‌ها و سوءظن‌های داخلی بین هویت‌های موجود، خشونت و تنازع شکل می‌گیرد (Abazi, 2003:99).

تداوم این ادراکات، سبب تصاعد بحران، ابتدا در سطح ادراک ذهنی و سپس در سطح عملیاتی می‌شود. آغاز منازعات، با جنگ شهری است و درنهایت زمینه‌ساز فروپاشی دولت‌های چندهویتی می‌شود (روی ۱۳۸۲: ۶۹۵ – ۶۹۶). پیامد این امر، ظهور وضعیت «*آنارشی نوظهور*» است و این وضعیت بسیار شبیه وضعیت سیاست بین‌الملل می‌شود؛ یعنی شبیه‌سازی امنیت داخلی به امنیت بین‌الملل. در این وضعیت، گروه‌های هویتی قومی، قبیله‌ای، دینی – مذهبی باید بتوانند امنیت خود را تأمین کنند؛ چراکه در چنین شرایطی یک قدرت مرکزی توانمند وجود ندارد که ایجادکننده نظم باشد. حاصل وضعیت آنارشیک، ضرورت توجه به مفهوم خودیاری است؛ درنتیجه، گروه‌ها مجدد اقدام به بیشینه‌سازی قدرت می‌کنند و نتیجه آن، افزایش و تصاعد افسارگسیخته بحران است (همان:۶۹۰). در این چرخه، حیات دولت‌ها به حفظ حاکمیت و حیات جوامع و گروه‌های اجتماعی، به حفظ هویت وابسته است. دور دوم این چرخه به این صورت رقم می‌خورد که تنش بین دولت و زیرگروه‌های اجتماعی، علاوه بر تهدید تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت، هویت آن جامعه را نیز تضعیف می‌کند. چنین

درگیری‌هایی ممکن است باعث فروماندگی کامل دولت شده و بستر لازم برای مداخلات خارجی و پاکسازی قومی، گسترش تروریسم، مقوله پناهندگان، مسابقه تسلیحاتی، آسیب‌های زیست‌محیطی و زوال اقتصادی فراهم نماید (Saleh, 2010: 234).

در جمع‌بندی بخش نظری می‌توان گفت که معمای امنیتی – اجتماعی مبتنی بر اصول زیر است: نخست؛ تفسیر بازیگران اجتماعی از خود و ساختار سیاسی که در آن اقدام به کنشگری می‌کنند. دوم؛ تفسیر بازیگران از امنیت و ابزارهای تولید امنیت (Bilgic,2012:185). اختلال در احساس تعلّق و همبستگی اعضای جامعه، تهدیدی علیه هویت و درنتیجه امنیت اجتماعی است (بوزان، ۲۰۰۰: ۳). انتخاب نظریه امنیت اجتماعی از این جهت است که به نظر می‌رسد، برای توصیف وضعیت افغانستان (شناسایی شاخص‌ها) و تبیین رابطه میان شاخص‌ها و پدیده‌های مؤثر بر ناامنی و درنهایت پیش‌بینی وضعیت آینده آن (حضور داعش در افغانستان)، سقوط دولت «غنی» و «به قدرت رسیدن طالبان» از قابلیت تحلیلی برخوردار است و می‌توان به تحلیلی جامع نسبت به وضعیت فعلی افغانستان رسید و فهمی نزدیک به‌واقع از این وضعیت ارائه داد. از این‌رو، ابتدا به متغیرهای تدوام بحران سیاسی در افغانستان اشاره خواهد شد و با تبیین رابطه میان شاخص‌ها، فرضیه پژوهش (حضور داعش در افغانستان) به آزمون نهاده می‌شود.

۳– ظهور داعش در افغانستان

ظهور گروه موسوم به داعش را می‌توان مربوط به سال ۲۰۰۳م همزمان با سقوط رژیم صدام در عراق دانست. ابتدا فعالیت این گروه در عراق آغاز شد. مؤسس این گروه، «احمد فاضل الخلایله» با نام مستعار «ابومصعب الزرقاوی» اردنی بود که با قصد ساقط کردن دولت اردن (محمودی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۲۴) در سال۲۰۰۰ به بن لادن پیوست و جماعت التوحید و جهاد را تشکیل داد (Ghosh,2014: 25). وی در هرات به آموزش تروریست‌ها اقدام کرد و با وجود بعضی از اختلاف‌ها با بن لادن، تحت کنترل القاعده فعالیت می‌کرد (توکلی، ۱۳۹۳: ۱۶۲). او پس از اشغال عراق توسط امریکا در ۲۰۰۳، به عراق رفت و شاخه القاعده در عراق توسط وی پایه‌گذاری شد تا بتواند افراد و بودجه از القاعده جذب کند (غفاری‌نسب،۱۳۹۷: ۶۵). پس از مرگ «زرقاوی» در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۶، داعش عراق توسط ابوحمزه المهاجر مصری اعلام موجودیت کرد (همان: ۶۶) و در ۱۰ نوامبر ۲۰۰۶، ابوعمر البغدادی جایگزین وی شد. ابوعمر در سال ۲۰۱۰ کشته شد و ابوبکر البغدادی رهبر جریان شد (Zellin, 2014). وسیله و حربه این گروه، تکفیر است و هرکس که با این امر مخالفت کند، به بدترین وضع از بین می‌رود. تکفیر بدین معناست که تمام نگرش‌ها و اعتقادات سایر مذاهب اسلامی را قبول ندارند و به‌شدت بر برداشت خود از اسلام تعصّب دارند و آن را حق مطلق می‌دانند. از سوی دیگر، برای خود این حق را قائلند که حتی مسلمانان دیگری که آنان را قبول ندارند، به وحشی‌ترین وضع

از بین ببرند. تاکتیک داعش، شورش، تروریسم و جنگ چریکی است. داعش، تعداد زیادی حمله انتحاری توسط ملیت‌های مختلف(فرجی راد و همکاران،۱۳۹۰: ۷۸) به‌ویژه عربستانی‌ها انجام داد (al-Hayat,2012). هسته مرکزی رهبری آن‌ها عمدتاً از کسانی هستند که در جنگ-های زیرزمینی عراق از سال ۲۰۰۳ شرکت داشتند.

نخستین رویکرد داعش در راستای رسوخ و نفوذ در افغانستان، با اعلان بیعت برخی از رهبران و زعمای طالبان و در سال ۲۰۱۴ میلادی صورت پذیرفت. رویکرد حضور در افغانستان از سوی داعش در سال ۲۰۱۵ به‌دلیل شرایط ژئوپلتیکی و سیاسی در افغانستان تقویت شد. در ابتدای کار، داعش با توزیع نوشته‌هایی که در آن به تبیین اهداف، عقاید و اندیشه‌های خویش پرداخته بودند، در قسمت‌های مختلف افغانستان به‌ویژه نقاطی که پتانسیل بیشتری برای پذیرش افکار داعش داشتند، سعی در ایجاد نوعی مشروعیت و مقبولیت در میان مردم افغانستان داشت. در گام بعدی، داعش با ترسیم ژئوپلیتیک خویش در آسیای مرکزی و تحت‌عنوان «ولایت خراسان» نشان داد که برنامه‌ای جامع در راستای نفوذ در افغانستان دارد. این برنامه‌های جامع، گرچه در ابتدا با استقبال برخی از رهبران طالبان؛ مانند ملا عبدالرئوف خادم و یا «میرویس» مواجه شد، اما برخی دیگر از زعمای طالبان از هرگونه بیعت با داعش امتناع کرده و به تقابل با آن پرداختند و شرایط تا درگیری‌های نظامی پراکنده در افغانستان میان طالبان و داعش پیش رفت (Fawaz, 2014: 340). در این میان، برخی رویدادها دامنة تنش‌ها میان دولت مرکزی، طالبان و داعش را تشدید کرد. مواردی همچون تأسیس دولت اسلامی در افغانستان، وجود نیروهای نظامی بین‌المللی در این کشور، شیعیان افغانستان، دولت مرکزی ناتوان و ... . لذا می‌توان مهم‌ترین دلایل و اهداف حضور داعش در افغانستان را در موارد زیر ملاحظه کرد:

ایجاد تنوع در جبهه‌های مبارزاتی- کاستن از فشار وارده بر این گروه تکفیری در سوریه و عراق - جذب نیرو - برقراری ارتباط و در صورت امکان همکاری با گروه‌های دیگر تکفیری- گسترش قلمرو خلافت اسلامی مورد ادعای داعش در آسیای مرکزی - ایجاد چالش‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی به‌ویژه با اتحاد و ائتلاف با گروه‌های تروریستی – تکفیری؛ مانند سپاه صحابه، تحریک پاکستان، لشکر جهنگوی و سایر گروههای تندرو تکفیری منطقه - بستر مساعد کشت مواد مخدّر و کسب درآمد سرشار از آن (Katzman.2017: 26)

۴– شاخص‌های بحران‌زا در افغانستان

شاخص‌های بحران‌زا درافغانستان در چند حوزه مورد بررسی قرار خواهند گرفت که مهم-ترین آن‌ها عبارتنداز:

۴-۱.شاخص معنابخش هویت (قبیله/دین)

نخستین شاخص معنابخش مؤثر بر فضای ادراکی امنیتی در افغانستان، وجود هویت‌های متعارض و ایدئولوژی‌های ناهمگون است. در این وضعیت، فقدان یک قدرت مرکزی مقتدر، احساس ناامنی را در بین هویت‌های رقیب تقویت کرده و هریک از این هویت‌ها را در یک وضعیت خودیاری قرار داده‌است. در بحث هویت‌های متعارض می‌بایست به دو عامل هویت قبیله‌ای و هویت دینی اشاره کرد.

در بحث هویت قبیله‌ای باید اشاره کرد که نقش جغرافیا بسیار اهمیت دارد و نشان از محل استقرار قبیله مورد نظر است. جمعیت این کشور، متشکل از گروه‌های قومی – زبانی متعدد؛ ازجمله: پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ایماق، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، گوجر، عرب، براهویی، قزلباش، پامیری، قرقیز، سادات و غیره است. حدود ۴ قبیله (پشتون، هزاره، ازبک، تاجیک) در بدنه سیاسی این کشور تأثیرگذار هستند. ساختار داخلی افغانستان، بر مبنای یک هویت قبیله‌ای شکل گرفته است و مردم نیز هویت خود را بر مبنای وابستگی‌های قبیله‌ای تعریف می‌کنند. قبایل، در شکل‌گیری ساختار قدرت و وفاداری‌های سیاسی نقش اساسی ایفا می‌کنند. این ساختار قبیله‌ای در طول روند دولت‌سازی توسط قدرت‌های استعمارگر انگلیس، شوروی سابق و امریکا، از زمان سلطنت محمدداودخان (۱۹۷۷)، به پدیده غالب در بدنه سیاسی – اجتماعی این کشور تبدیل شد. گروه‌های مسلّحی که امروزه با یکدیگر سرگرم نبرد هستند، به‌نوعی درگیر این دو هویت متقاطع را نمایندگی می‌کنند. شبه‌نظامیان داعش، طالبان و القاعده، به تناسب منافع قبیله‌ای خود در جنگ داخلی این کشور به‌دنبال قدرتند که براساس هویت قبیله‌ای رفتار می‌کنند. پیوندهای قبیله‌ای، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری دولت در صد ساله گذشته افغانستان بوده است. گروه‌های قومی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی، پیوسته در پی انسجام و شکل‌دهی خود در یک نظـام اجتماعی بزرگتر هستند؛ به‌گونه‌ای که نخبگان آن‌ها با برجسته‌کردن تعلّق‌ها و ویژگی گروهی، برای حفـظ و استمرار هویت قومی خود می‌کوشند. عوامل و تحول‌های متعددی وجود دارند کـه موجـب تغییـر در سطوح هویتی این گروه‌ها می‌شوند و انواعی از ملی‌گرایی قومی را در پی دارند که برای استمرار هویت قومی و جلوگیری از همانندسازی یا ادغام با سایر گروه‌ها تلاش‌می‌کنند؛ پس هرچه یک گروه قـومی، دارای عوامل همبستگی بیشتر باشد، وحدت و منشأ قدرت اقتـصادی، اجتمـاعی و فرهنگـی بیـشتری خواهند داشت و هویت خود را بهتر متجلّی می‌سازند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۲۸). اغلب اندیشمندانی که راجع‌به افغانستان تحقیق می‌کنند، درباره این مسأله اجمـاع نظر دارنـد کـه دراین سرزمین، دولت – ملت و هویت ملی به‌طور کامل هنوز شکل نگرفته و هنـوز شـکاف-هـای قـومی – قبیله‌ای فعال و احتمال تعارض و کشمکش وجود دارد.

در شرایط فعلی، افغانستان کشوری است که هویت ملی در آن بسیار ضعیف و کمرنگ است. درواقع هویت، مجموعه‌ای از میراث است که به آن تعلّق دارد. هویت، در گستره سرزمینی که افغانستان نامیده می‌شود، دارای جنبه‌های جغرافیایی، زبانی، مذهبی و قومی است؛ البته این مسأله واضح است که هویت قومی از تأثیرگذاری بیشتری در حیات دادن به رفتارها بهره‌مند است. در جامعه افغانستان، افراد از ابتدا در جایگاهی یکسان قرار ندارند و معیارهای دسته‌بندی؛ ازجمله ویژگی‌های قومی و نسبی، بر جایگاه اجتماعی آن‌ها بسیار تأثیر دارد (هتن، ۲۰۱۰: ۳۴).

در افغانستان ضعف هویت ملی و سلطه هویت، به‌شدّت وابسته به عنصر قومیت، متجلّی است. برای شکل‌گیری هویت ملّی، به حضور ارزش‌های انتزاعی نیاز است. ارزش‌ها در افغانستان به‌دلایل متعدّد از مؤلفه‌های قطعی شکل نگرفته‌اند. ارزش‌های نظام (سیستم) اقتصادی غیرفئودال که حیات‌بخش هویت ملّی هستند، در این جامعه قابل مشاهده نیستند. «نظام اقتصادی فئودالیته» ساختارها، نهادها، ارزش‌ها و هنجارهای متناسب خود را تولید می‌کند. هویت ملّی در بطن فئودالیته شکل نمی‌گیرد؛ پس باید هویت افغانی را به‌شدّت متأثر از قومیت دانست (عالیشاهی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۸۰).

هویت ملی در افغانستان، همواره به‌عنوان یکی از مسائل مهم و در خور توجّه محسوب می‌شود؛ چرا که تفاوت‌های زبانی، قومی، فرهنگی و مذهبی افراد در افغانستان از یک طرف و شباهت‌های قومی، مذهبی و زبانی اقوام این سرزمین با اقوام کشورهای مجاور از سوی دیگر و همچنین چالش، جنگ، پراکندگی و ویرانی در افغانستان موجب شده است که هویت ملّی در این قلمرو شکل نگیرد که یکی از مهم‌ترین دلایل، نبود هویت ملی منسجم و چنددستگی مردم افغانستان از لحاظ قومی، مذهبی و زبانی، وجود قومیت‌هایی است که در خارج از مرزهای افغانستان با مردم افغانستان مشترک‌های فرهنگی دارند و باعث می‌شوند که مردم افغانستان به سمت آن‌ها گرایش یابند. بنابراین، ضعف هویت ملی، مسأله‌ای است که درصورت عدم توجه، بار دیگر تعارض، پراکندگی، عقب‌ماندگی و ... را در افغانستان سبب می‌شود.

شاخص معنابخش دوم، شاخص هویت دینی است که در میانه دو هویت فکری اسلام ـ سکولار قابل شناسایی است. هریک از این دو هویت فکری ممکن است زیرشاخه‌هایی پیدا کنند که در تقابل اسلام‌گرایان میانه‌رو، دیوبندی، تندرو سَلَفی و سکولارها با یکدیگر نمایان می‌شود که سبب شکل‌گیری وضعیت هویت متقاطع می‌شود. در اواخر دهه ۹۰، همسایگی افغانستان پناهگاه امنی را برای ازبک‌ها، ستیزه‌جویان تاجیک جنبش اسلامی ازبکستان (IMU) و اویغورهای جنبش اسلامی ترکستان شرقی (ETIM) ایجاد کرد که این بر ناامنی این کشور افزود. در کنار این دو، تندروهای سلفی؛ مثل طالبان، القاعده و گروه تروریستی داعش که برای چند سال افغانستان را به عرصه جنگ خود با حکومت تبدیل کرده بودند، هویت اسلام‌گرای

تندرو را رهبری می‌کنند. بنابراین درجنگ داخلی این کشور، شاهد شکاف سیاسی فعال بین اسلام‌گرایان و سکولارها از یکسو، شکاف بین اهل سنت، تشیع و شکاف سیاسی فعال قبیله‌ای بین قبایل رقیب از سوی دیگر هستیم که طی آن بیشتر اقوام و قبایل، مقابل همدیگر صف‌آرایی کرده‌اند (محقق، ۱۳۹۳: ۶۷). در دوره حکومت طالبان دردهه ۱۳۷۰ و پس از آن، «دولت کرزای و اشرف غنی، یک هویت قومی برتر از جایگاه ممتاز هویتی برخوردار و صاحب بیشترین منافع و امتیازات در ساختار سیاسی و اقتصادی این کشور بودند. با ارتقای جایگاه قبیله «پشتون»، فضا برای نقش‌آفرینی هویت‌های ضعیف شده در ساختار سیاسی – اقتصادی این کشور تنگ‌تر شد و به‌تدریج، این هویت‌ها به‌عنوان نیروی مخالف، برای بهبودی جایگاهشان در این ساختار و افزایش دامنه تأثیرگذاری خود، دست به یکسری اقدامات واکنشی زدند. این روند در دوره اشرف غنی معکوس شد. در این دوره، طالبان با وجود این که از قبیله پشتون بودند، توانستند به‌علّت تقش‌آفرینی مؤثر در بعضی مناطق افغانستان، امروزه به یکی از بازیگران اصلی تبدیل شوند و کنترل خود را بر کشور اعمال کنند. این موضوعی بود که اقدامات واکنشی «داعش» که خود را در ساختار سیاسی جدید افغانستان در حاشیه می‌دیدند، برانگیخت؛ لذا صف‌آرایی هویتی طالبان و داعش به چالش اصلی در معمای امنیتی افغانستان تبدیل شد. گرچه هردو در زمان اشغال افغانستان توسط امریکا و در زمان دولت کرزای و اشرف غنی به حاشیه سیاسی رانده شده بودند و نقشی در ساختار سیاسی نداشتند، با انگیزه برجسته‌سازی هویتی، مبارزه مسلّحانه‌ای را علیه دولت وقت (۲۰۰۱ تا۲۰۲۱) آغاز کردند؛ اما بعد از تسلط طالبان، داعش به‌عنوان رقیب طالبان و درجهت مخالفت با اهداف طالبان به مبارزه مسلّحانه و تروریستی پرداختند. در خبرنامه النباء، داعش پیروزی رقیب ایدئولوژیکی خود را نادرست خواند؛ زیرا این پیروزی یک فتح به‌شمار نمی‌رفت، بلکه تصرف کشوری بود که با هماهنگی آمریکایی‌ها، مطابق روند صلح در دوحه انجام شد. به باور داعش، «این صرفاً یک فرآیند انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از طاغوتی به طاغوت دیگر بود». النباء بر نقطه مشترک و دردناک جنگجویان خارجی؛ از جمله جهادگران آسیای مرکزی تأکید کرد و خاطرنشان کرد که «آمریکایی‌ها حکومت طالبان را بازگرداندند و بدون شلیک گلوله به آن‌ها اجازه ورود دادند؛ زیرا طالبان مهاجران (جنگجویان خارجی) را ترک کردند و متعهد شدند که اجازه تکرار «اشتباه منهتن» را نخواهد داد (ر.ک. حمیدی، ۱۴۰۰: ۴۰).

نکته مهم در این صف‌آرایی هویتی، استفاده از محرّک‌های قومی به‌منظور بسیج نیروها علیه دیگری بوده‌است؛ لذا هریک از جوامع، هویتی سکولار و اسلامگرا با برجسته‌سازی احساسات قومی – قبیله‌ای، توانستند مبارزین زیادی را از هویت‌های قومی مختلف جذب خود نمایند.

بعد از فروپاشی دولت مرکزی و از دست رفتن کنترل دولت مرکزی بر هویت‌های قومی و فکری، این گروه‌ها خود را در یک وضعیت آنارشی داخلی مشاهده کردند که می‌بایست برای

تأمین امنیت خود در مقابل هویت‌های دیگر، به سمت خودیاری حرکت کنند. در این ساختار، مهم‌ترین هدف گروه‌های مبارز و مدّعیان قدرت، تقویت هویت خود در مقابل دیگری، با استفاده از ابزار نظامی می‌باشد. تاجیک‌ها در درّه پنجشیر در مقابل طالبان، داعش علیه طالبان، هزاره‌ها و .... در این تنازعات هویتی، پیروزی هریک از این هویت‌ها به منزله باخت هویت دیگر معنی می‌شود. با توجه به متقاطع بودن هویت‌ها، همزیستی مسالمت‌آمیز بین هویت‌ها، مفهوم خود را در این کشور از دست داده است. تاجیک‌ها در پنجشیر، هزاره‌ها در مرکز، افزایش جایگاه و امنیت طالبان را به مفهوم کاهش امنیت و جایگاه خود می‌بینند و در تلاش برای احیای اعتبار و جایگاه از دست رفته خود هستند. این فرایند دیالیکتیک در میان هویت‌های قومی نیز جاری است. این تعارضات هویتی دینی منجر به قتل تعداد زیادی از مردم افغانستان شد. این عامل (دینی) وقتی که با تفرّق قومی همپوشی پیدا می‌کند؛ یعنی هر قوم مذهب خاص نیز داشته باشد، نتیجه آن تشدید اختلافات قومی می‌گردد که تنها در مزار شریف در زمان ورود طالبان (در سال ۱۳۷۵) منجر به قتل ۶۰۰۰ نفر و مفقود شدن ۱۵۰۰۰ نفر می‌گردد (هایمن:۱۳۷۷: ۱) و امروزه داعش با عملیات انتحاری در افغانستان، همان اعمال را انجام می‌دهد. براین اساس، شاید هیچ عنصری را به اندازه مذهب، نتوان تأثیرگذار و تعیین کننده در مناسبات اجتماعی – قومی افغانستان برشمرد. مذهب، از آنجا که در عمق اعتقادات و باورهای مردم افغانستان وجود دارد، در روح و سطوح سنت‌ها و آئین‌های قبیله‌ای نفوذ نموده است. پایبندی احساسی به مذهب و درآمیختگی با سنت‌های قبیله‌ای، روح جمعی قبایل را در افغانستان حیات و رونق بخشیده‌است. فرو افتادگی در سنت‌ها و دلبستگی به مذهب، ظرفیت ذهنی قبایل را در جهت گشایش عقلانیت و توانایی خرد جمعی محدود نموده و به ظهور و شیوع «عصبیت» در ضمیر ناخودآگاه جمعی میدان داده است. دو مذهب بزرگ تسنن و تشیع که با ریز فرقه‌های خود نود و هشت درصد از مردم افغانستان را پوشش داده‌اند، نوعی «مرز»های الزام‌آور و جدا کننده میان پیروان این دو مذهب ترسیم نموده‌اند.

حافظه تاریخی جامعه افغانستان، تعارضات فردی و جمعی متواتری را به‌خاطر تعلّقات و تمایلات مذهبی به یاد دارد. این تعارضات گاه به رویارویی‌های خونینی منجر شده است؛ هرچند که در گسترش این روند، منافع و اهداف سیاسی تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته‌است، اما زمینه‌ها و انگیزه‌های تقویت شده ذهنی جامعه شدیداً مذهبی، به‌طور گسترده فرصت رویارویی-های مهار نشده را میان پیروان مذاهب رقیب فراهم کرده‌است.

۴-۲. شاخص فقدان دولت – ملت‌سازی و آنارشیک شدن محیط داخلی

شاخص مهم دیگر، فهم چگونگی آنارشیک شدن محیط امنیتی داخلی است. همان‌گونه که شکل‌گیری هویت جمعی را می‌توان مبنای ایجاد امینت اجتماعی دانست، گسست در هویت جمعی نیز به مثابه متغیری مؤثر بر ایجاد ناامنی اجتماعی عمل می‌کند. این گسست، در صورتی

که با فقدان خلأ قدرت مرکز همراه شود، محیط داخلی را به سمت آنارشیک شدن پیش می‌برد. این محیط، زمانی به سامان سیاسی و امنیتی می‌رسد که سهم هریک از بازیگران، در مقوله قدرت و امنیت مشخص شود. علت اصلی استمرار وضعیت آنارشیک در محیط داخلی، توافقنامه‌هایی است که شامل غالب گروه‌ها نشده است که در ادامه به تبیین فرایند آنارشیک شدن محیط داخلی پرداخته می شود.

در محیط داخلی افغانستان، بازیگران داخلی از شرق، غرب، شمال و جنوب تشکیل شده‌اند که هرکدام از این بازیگران از نیروهای مختلفی تشکیل شده‌اند و اکنون دولت مستقلی وجود ندارد. احزاب و سایر گروه‌های سیاسی افغانستان، با نوع حکومت‌داری و قوم‌گرایی متعصبانه اشرف غنی مشکل داشتند. در طول دوره شش ساله حکومت وحدت ملی نه تنها ناامنی‌ها از جنوب به شمال افغانستان گسترش یافت، بلکه گروهک تروریستی داعش نیز بر مشکلات امنیتی افغانستان افزود و عملاً بحران در افغانستان فراگیر شده است. احزاب به‌ویژه جبهه متحد شمال سابق؛ یعنی ازبک‌ها، تاجیک‌ها و شیعیان هزاره، ادامه این وضعیت را به نفع خود نمی‌دانستند. بعد از سقوط اشرف غنی، عناصر منتسب به گروه‌های سلفی سنتی، گروه‌های تروریستی، طالبان و داعش، بازیگران داخلی بحران شدند که وجود این تفکرات و جریانات نامتجانس و متعارض، مانع از شکل‌گیری دولت وفاق ملّی می‌شود که علاوه بر ناهمگونی فکری، ریشه‌دار نبودن دموکراسی و مردم‌سالاری باعث آنارشیک شدن محیط داخلی شده است. تحرکات خشونت‌آمیز «داعش» در افغانستان از یکسو و نابسامانی‌ها و ناامنی‌های ناشی از فقدان دولتی فراگیر و مقتدر از سوی دیگر، ضرورت تسریع در روند برپایی «دولت وحدت ملی» را دراین کشور با مشکل مواجه کرده است. از طرفی، داعش ادعای خلافت دارد و روش این گروه نیز خشن‌تر است؛ لذا جذابیت بیشتری برای اسلام‌گرایان افراطی و رادیکال دارد. علاوه بر این، به‌رغم شکنندگی بسیار زیاد وحدت در افغانستان، باید اذعان کرد تهدیدات داعش در صورت عملی شدن در افغانستان، پای بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه چین و روسیه را در افغانستان باز خواهد کرد (ذوالفقاری، عمرانی، ۱۳۹۶: ۱۷۱).

۴-۳. مداخله بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

سومین شاخص بحران‌زا، مداخله بازیگران خارجی است که در دو دسته کلی، بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در فضای امنیتی افغانستان اقدام به کنش می‌کنند. مشکل عمده در حالت آنارشیک بودن محیط داخلی این است که هنگامی که بازیگران داخلی متشکر می‌شوند، نیروهای خارجی نیز صرفاً به یک یا چند گروه معطوف می‌شود؛ نه همه گروه‌ها. این امر سبب می‌شود که واگرایی در محیط داخلی شدت یابد؛ زیرا این مداخلات بر اساس حمایت از هویت‌های متعارض شکل گرفته است. پاکستان، ترکیه، قطر، مصر، امارت متحده عربی، عربستان سعودی، ائتلاف امریکا، روسیه، چین و آسیای میانه، مهم‌ترین بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این

کشور هستند. به‌طور کلی می‌توان گفت؛ شرایط امروز افغانستان، انعکاسی از تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت است. خروج ظاهری آمریکا از افغانستان سبب شده است که قدرت‌های منطقه‌ای بدون حضور قدرت هژمون، کنشگری کنند و همین امر واگرایی را حداکثری کرده است.

پاکستان: از جمله کنشگران منطقه‌ای می‌باشد که علاوه بر کمک‌های لجستیک، به‌طور مستقیم درافغانستان در چهار دهه گذشته به‌ویژه پس از تأسیس طالبان ایفای نقش کرده است. پاکستان، در جنوب شرق آسیا دارای حدود ۲۶۷۰ کیلومتر مرز مشترک با افغانستان است. روابط دو کشور از همان ابتدا دچار تنش بوده و عمدتاً پاکستان در پی اعمال نفوذ در افغانستان بوده است؛ مثلا در دوره جهاد مردم افغانستان علیه شوروی سابق، پاکستان از برخی گروه‌های مجاهدین حمایت به عمل آورد و سپس دوران طلایی اعمال نفوذ این کشور، بر افغانستان دوره امارت طالبان بود. اسلام آباد پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ م با هدف جلوگیری از سقوط مهره‌های خود در افغانستان، به اشکال مختلف از گروه‌های افراطی و طالبان حمایت کرده است و در سال ۲۰۲۱، اولین کشوری بود که موجودیت طالبان را به رسمیت شناخت و در جنگ علیه احمد مسعود به کمک طالبان اقدام کرد (Saeed, Saim; Olivier, Christian (18 August 2021). اهداف پاکستان از جنبه ژئوپولیتیکی به ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن خط مرزی «دیورند»، تضعیف قدرت و توانایی ملی افغانستان منتهی شده است. از نظر ژئوکالچری، حمایت از قومیت پشتون (حمایت ابزاری) و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان (سنی‌گرایی متعصب) مدّ نظر می‌باشد. از جنبه ژئواستراتژیکی، دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند و تحت تأثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان مورد نظر است. از نظر ژئواکونومیکی، گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی، امکان دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل افغانستان به بازار کالاهای مصرفی مدّ نظر قرار گرفته است (گرر، ۱۳۸۶: ۱۵)؛ لذا پاکستان به حاکمیت پشتون‌ها متمایل است که نزدیکی و مشترکات قومی و زبانی با اقوام پاکستان دارند؛ زیرا تصور می‌کند با این قوم بهتر می‌تواند درباره مسائل مورد مناقشه دو طرف کنار بیاید (سبحانی، ۱۳۸۸، ۱۲۰) .

ترکیه: تلاش می‌کنند از دولت خلیفه‌محور امارت اسلامی طالبان حمایت کند؛ چراکه برای منافع اقتصادی آنکارا در افغانستان بسیار اهمیت دارد و تلاش می‌کند از اهرم آن‌ها برای پیگیری منافع ترکیه در افغانستان استفاده کند. ترکیه، از سال‌های قبل از سپتامبر ۲۰۰۱، روابط نزدیکی با طالبان داشته و حتی هزینه مدرسه‌هایشان را تأمین کرده و ترکیه به‌دنبال این بوده که در این منطقه پایگاه امنیتی ایجاد کند. از طرف دیگر، روابط نزدیکی با پاکستان دارد که سررشته همه این‌ها دست پاکستان است (مصباح زاده، ۱۳۹۹: ۳). از سوی دیگر، با توجه به

گرایش‌های اسلامی دولت ترکیه، حضور این کشور نیز با حساسیت کمتر طالبان روبرو خواهد شد. حضور در افغانستان از منظر ژئوپلتیک برای ترکیه بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا این کشور خود را حلقه وصل آسیای میانه، خاورمیانه و شبه قاره هند به‌شمار می‌آورد و در همین راستا است که «خلوصی آکار»، وزیر دفاع ترکیه، افغانستان را «قلب» آسیا توصیف کرده تا اشاره کند که حضور ترکیه در افغانستان، افقی برای توسعه نفوذ سیاسی و افزایش فرصت‌های سرمایه-گذاری در کشورهای همسایه را ایجاد خواهد کرد. ترکیه همچنین به‌طور خاص چشم به پروژه گذرگاهی (Lapis Lazuli corridor) موسوم به «راه لاجورد» بسته است که افغانستان را از طریق ترکمنستان، جمهوری آذربایجان و گرجستان به ترکیه متّصل می‌کند و این‌گونه بر ارزش ژئوپلتیک ترکیه به‌عنوان گذرگاه انرژی می‌افزاید. علاوه بر ملاحظات ژئوپلتیک، حضور اقتصادی و بازسازی این کشور نیز انگیزه دیگری است که ترکیه و حتی قطر بخواهند نقش خود را در افغانستان پررنگ کنند؛ زیرا برقراری یک حکومت باثبات زیر چتر طالبان به دوحه و آنکارا، فرصت سرمایه‌گذاری در بازار مصرف بزرگی را فراهم خواهد کرد .... . (کیانی، وحید و آشوری، علی، ۱۴۰۰: ۸۲) به‌ویژه که طالبان نیز از چنین امری استقبال کرده است.

کشورهای عربی: سیاست قطر با کشورهای عربی منطقه در قبال افغانستان متفاوت است. قطر، سیاست خود را با ترکیه تنظیم کرده است و تقریباً سیاستی مشابه سیاست ترکیه را پیش می‌برد. قطر با طالبان ارتباط نزدیک دارد و آن را قدرتی نزدیک به ایدئولوژی اخوان‌المسلمین می‌بیند که می‌تواند روی آن به‌عنوان بازیگری موثر حساب کند. به همین‌دلیل، آینده افغانستان را منهای طالبان نمی‌بیند (Deutsche Welle4 March 2020)

عربستان و امارات، از یک طرف به‌دلیل رقابتی که با قطر دارند، نمی‌خواهند خود را از تحولات افغاستان دور نگه دارند و از طرفی، عربستان و امارات بیم آن دارند که در صورت حضور نداشتن در افغانستان، فعالیت گروه‌های مسلّح در منطقه افزایش یافته و امنیتشان را در معرض تهدید قرار دهند.

بر این اساس، عربستان سعودی به‌عنوان پایگاه تروریسم تکفیری و وهابی، همواره خود را کشوری تأثیرگذار و تعیین کننده در تحولات افغانستان می‌داند. این کشور با توجه به نوع ارتباط با گروه‌های تروریستی تکفیری در پاکستان و افغانستان، همچنان توانسته ارتباط گسترده‌ای با این گروه‌ها داشته باشد. ساخت بزرگترین مرکز دینی وهابیت توسط عربستان سعودی در شهر کابل، یکی از مهم‌ترین فرصت‌ها و بسترهای ایدئولوژیک است که دولت افغانستان در دوره حامد کرزی در اختیار این کشور قرار داده است (حسین‌خانی، ۱۳۹۰: ۲۴۰).

باید توجه داشت که همواره یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی عربستان سعودی، گسترش نفوذ در کشورهای اسلامی با ترویج وهابیت بوده است. ریاض تلاش دارد از افغانستان

به‌عنوان پُلی برای ترویج وهابیت و افراطی‌گری در آسیای مرکزی، سین کیانگ چین و جنوب روسیه استفاده کند و در این راستا تمایل دارد با طالبان همکاری نماید.

به‌نظر می‌رسد عربستان سعودی و امارات متحده عربی، شریک طرح طالبانیزه کردن قدرت در عرصه حکمرانی آینده افغانستان هستند و با آمریکا هماهنگ شده‌اند. مطلوب عربستان سعودی درخصوص چشم‌انداز آینده قدرت در افغانستان، ایجاد امارت اسلامی توسط طالبان در افغانستان است.

اعلام ضرورت الحاق مناطق مسلمان‌نشین روسیه به قلمرو دولت به‌اصطلاح اسلامی توسط داعش و نیز حضور صدها تاجیکی و ازبک‌تبار در اردوگاه‌های این گروه تروریستی در سوریه، موجب شده که روس‌ها اوضاع را خطرناک ارزیابی کرده و بر این باور باشند که داعش، منطقه شمال افغانستان را به‌عنوان پایگاه جهت گسترش حضور خود در آسیای مرکزی قلمداد می‌نماید. براساس همین شرایط و در واکنش به این اتفاقات، پوتین شرایط اخیر افغانستان راخطرناک ارزیابی نمود. از سویی دیگر، روسیه با توجه به عبرت گرفتن از تجربه تلخ شکست نیروهای ارتش سرخ در افغانستان و نیز عدم توانایی نیروهای آمریکایی و ناتو در برقراری ثبات در افغانستان، اکنون تمایلی به اعزام سربازان خود به این کشور ندارد و ترجیح می‌دهد به‌صورت غیرمستقیم و از طریق تجهیز و حمایت از طالبان مخالف داعش، به مبارزه با موج افراط‌گرایی همچنین رایزنی جدید بپردازد.

در مجموع، تعارض منافع قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سبب شده است که بر سر چگونگی تشکیل دولت، در چهار دهه گذشته اجماعی وجود نداشته باشد و همین امر به‌مثابه یک عنصر مهم تشدید کننده بحران در افغانستان عمل نماید.

۴-۴. شاخص اقتصاد سیاسی (منابع معدنی – موادمخدر)

شاخص چهارم و مهم در تعارضات افغانستان، شاخص اقتصاد سیاسی (بی‌ثباتی و بحران در مواد مخدر – فقر) است که به‌عنوان متغیر کانونی به‌شدت بر فقدان امنیت اجتماعی در افغانستان مؤثر است. طالبان بخصوص در جنوب افغانستان به‌طور فزاینده‌ای در بازار مواد مخدّر نقش داشته و دارند. به‌دلیل حمایت‌های همه‌جانبه طالبان از کشت و تجارت مواد مخدّر، این کشور بزرگترین تولید کننده تریاک در جهان بوده‌است (Glaze, 2011:50). تجارت مواد مخدر برای تأمین مالی طالبان و القاعده، یک تهدید حیاتی برای نیروهای ائتلاف و ثبات ملی افغانستان بوده است. مهم‌ترین عاملی است که نه از سوی هویت‌های داخلی و نه از سوی کشورهای خارجی؛ از جمله ایران، روسیه، چین، ترکیه و ... قابل چشم‌پوشی نیست. یکی از اهداف گروه‌های درگیر در افغانستان، دستیابی و کنترل بر کشت مواد مخدّر در این کشور است تا از آن به‌عنوان اهرمی در جهت رسیدن به خواسته‌های سیاسی استفاده کنند. زمانی که داعش وارد این کشور شد، به حزب جوانان بیکار و سودآوری از طریق کشت مواد مخدّر شد؛ دستیابی طالبان

و القاعده در مدت دو دهه گذشته به مواد مخدّر، توانمندی این گروه را در جنگ داخلی افزایش داده و به تداوم این بحران و تضعیف امنیت اجتماعی کمک کرده است. نزدیک به ۷۰درصد از کاشت تولید تریاک در دست نیروهای طالبان بوده است. در عین حال، این گرو ه انحصار خرید و فروش اسلحه و تجهیزات نظامی در مناطق تحت کنترلشان را نیز در دست داشتند (ذاکری، ۱۳۹۸: ۳۸) البته در فروردین ۱۴۰۱، رهبر طالبان کشت مواد مخدّر را مطلقاً ممنوع کرد. در این فرمان آمده است: «اگر خدای نخواسته کسی تخلّف بکند، کشت او از بین برده می‌شود و با متخلّف از روی شریعت اسلامی برخورد صورت می‌گیرد»؛ بنابراین تروریسم و مواد مخدّر در افغانستان کاملاً با همدیگر ارتباط دارند؛ به همین دلیل متغیر مواد مخدّر، شاید یکی از تفاوت‌های بنیادین تحولات این کشور با سایر کشورهای دستخوش بحران باشد. در عین حال، افغانستان کشوری فقیر و توسعه‌نیافته است که دسترسی به آب‌های آزاد نیز ندارد. همچنین با سه کشور رقیب آمریکا؛ یعنی روسیه، چین و ایران نزدیک و یا هم‌مرز است (غوری، ۱۴۰۰: ۲۹۱).

البته افغانستان دارای منابع معدنی زیادی؛ مانند منابع لیتیوم در هلمند، مس و ... می‌باشد که طمع کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به خود جلب کرده است که این خود بر ناامنی در افغانستان دامن می‌زند. تداخل این رقابت‌ها بر سر مسائل، وضعیت این کشور را بسیار شکننده و مناسب برای بهره‌گیری گروه‌های تروریستی کرده است.

۴-۵. ناامنی داخلی و حضور داعش

گسترش خشونت از سوی عناصر وابسته به داعش و سایر گروه‌های تروریستی در جنوب آسیا به‌ویژه پاکستان، افغانستان و مستعد بودن آسیای میانه تا حد زیادی از درک و واکنش ضعیف دولت‌ها، عدم اجماع نخبگان (گروه‌های مؤثر بر قدرت و قدرت‌های منطقه‌ای) برای دولت‌سازی، تضادهای هویتی و ایدئولوژیکی و ... نشأت می‌گیرد. پاسخ دولت و ائتلاف امریکایی در مدت دو دهه، با افراط‌گرایی خشن افغانستان به استفاده از زور یا به اصطلاح مواجهه[1] (مقابله نظامی صرف) محدود شده بود و تمایلی به سمت مدیریت بحران نشان نداده بود. در این وضعیت، صرفاً به صورت موقّت و محدود، ممکن بود یک بحران فروکش کند، اما باعث امکان بازگشت بحران حداکثری می‌شود؛ زیرا چنانچه در مباحث نظری امنیت اجتماعی، گذشت امکان کنترل بحران در وضعیت عوامل آشوب‌زای متکثر بسیار دشوار خواهد بود. اگر رویکرد مسلحانه ابزار خود را دارد و نباید از آن صرف‌نظر کرد، اما در بیش از سه دهه مقابله با گروه‌های تروریستی درافغانستان شواهد و مدارک به وضوح نشان می‌دهد که مشکلی که دولت‌های «فرومانده» با آن روبرو هستند، پیچیده است و به یک راهبرد چندجانبه جهت

1. COPING

مدیریت بحران نیاز دارند. چنانچه در بخش‌های قبل گذشت، مدیریت بحران در افغانستان که مبتنی بر تئوری امنیت اجتماعی ریشه‌های متعدد و متکثر داخلی و خارجی دارد، نیازمند یک راه‌حل مرکب و پیچیده داخلی و خارجی است تا بتواند مجدد، عناصر هویت‌ساز و امینت‌ساز را به نقطه تعادل برساند، از حالت احساس تهدید و ناامنی خارج کرده و فضای ادراکی را به سمت تعامل سوق دهد.

در تحلیل محیط داخلی آشوب‌زای افغانستان و موقعیت داعش در آن، باید در نظر داشت که گروه‌های آشوب‌زایی همچون داعش، از لحاظ پیوندهای عقیدتی و لجستیکی خود فراملی هستند؛ بدون فهم ارتباط آن‌ها با قدرت‌های بین‌المللی، نمی‌توان به فهم درستی از این گروه‌ها رسید. همچنین پیچیدگی این چالش‌ها نتیجه ده‌ها سال ضعف حکمرانی در کشورهای آسیب-دیده و همچنین اجرای ضعیف سیاست‌های مربوط به مقابله با تروریسم در این کشورها است. وجود مؤسسات دولتی ناکارآمد، غفلت از جوامع حاشیه‌نشین، عدم تعامل سازنده با بازیگران جوامع محلی و افزایش جمعیت جوان، همه با هم در این مسأله نقش داشته و گروه‌های تروریستی از این خلأها استفاده می‌کنند. افغانستان قبل از این هم اهمیت بالایی برای داعش داشت؛ درواقع بنیان‌ها و نیروهای آن‌ها، همان جدا شده‌های القاعده و طالبان هستند، ولی پس از شکست این گروه تروریستی در عراق و سوریه، به محلی برای تقویت و بازسازی دوباره آن‌ها درافغانستان تبدیل شدند. تعداد دقیق جمعیت داعش در افغانستان معلوم نیست؛ اما طبق گزارش‌هایی که ارائه شد، در حدود ۱۰ هزار داعشی در افغانستان وجود دارند و به نظر هر روز بیشتر می‌شوند و این برای همسایگان افغانستان بسیار نگران کننده است (زاهدی، ۱۴۰۰: ۱۳۵).

فروپاشی دولت مرکزی، خروج امریکا و به قدرت رسیدن طالبان، نقطه عطفی در گسترش نفوذ داعش در این کشور بوده و داعش را جریح‌تر و مقتدرتر کرده است؛ به‌طوری که در ماه-های اخیر عملیات‌های انتحاری زیادی انجام دادند. درواقع، فقدان یک اقتدار مرکزی قدرتمند به احساس ناامنی هویت‌های مختلف در مقابل یکدیگر دامن زد و لذا هریک از هویت‌های موجود در یک آنارشی نوظهور داخلی با هدف ارتقای جایگاه و امنیت خود، وارد منازعه طولانی‌مدت با یکدیگر شدند.

تحرکات اخیر داعش در این کشور و تلاش آن برای انتقام از طالبان و شیعیان، یک زنگ خطر جدی برای بازگشت بقیه اعضای این گروه تروریستی به این کشور است. به حاشیه رانده شدن بسیاری از گروه‌ها و قبایل محلی از ساختار قدرت و ترتیبات اجتماعی جامعه، مهم‌ترین فرصت را برای بازگشت بیشتر داعش به افغانستان فراهم کرده است. این گروه تروریستی، در دوران دولت اشرف غنی نیز توانسته بود، از گروه‌های حاشیه‌ای و ناراضی و فقیر جهت سربازگیری، نهایت بهره‌برداری را بنماید. از یکسو طرفداران طالبان و القاعده و از سوی دیگر،

عناصر بسیار رادیکال از شبه‌نظامیانی که از شورش‌ها علیه دولت مرکزی حمایت می‌کردند، در مقابل تقاضای‌های داعش آسیب‌پذیر هستند.(Deutsche Welle 23 August 2021) بنابراین، امروزه گسترش جنگ داخلی در افغانستان بین نیروهای داعش و طالبان، این فرصت را در اختیار داعش برای قدرت‌یابی مجدد و خروج از تنگنای ژئوپلتیکی بعد از شکست در عراق و سوریه داده است. اگرچه ممکن است داعش با خلأ رهبری مواجه باشد، اما ممکن است انگیزه مضاعفی برای بازیابی هویت این گروه در فضای عملیاتی دیگری به‌وجود آورد. فضای سیاسی شکننده افغانستان، می‌تواند گزینه مناسبی برای آزمون احیا و بازگشت در اختیار این گروه قرار دهد تا بار دیگر با سازماندهی مجدد، قدرت چالشگری خود را احیا کنند و امنیت کشورهای همسایه بخصوص ایران را تهدید کند.

۵. داعش و امنیت جمهوری اسلامی ایران

با مفروض قرار دادن دشمنی داعش با شیعیان، داعش به دلیل توان اشاعه افکار افراطی در میان بخش‌هایی از جامعه ایران، تهدید علیه امنیت ملی ایران محسوب می‌شود (ذوالفقاری و عمرانی، ۱۳۹۶: ۱۷۰). ظهور داعش، منافع ایران در افغانستان را با چالش مواجه ساخته است. افزایش عملیات داعش در افغانستان، منجر به نگرانی‌های زیادی بین مقامات ایرانی شده است. گروه داعش، از طریق فرآیند گفتمان امنیتی شده و کنش گفتاری (غیرمشروع جلوه دادن دولت) توانسته با جلب اذهان عمومی، پایگاه‌های خود را افزایش دهد و بر ناامنی داخلی و مرزی این کشور بیفزاید. افزایش هواداران داعش در افغانستان، در راستای مصالح امنیتی جمهوری اسلامی ایران نیست (فیروزپور و یوسفی زهی، ۱۳۹۶: ۱۸۷). پیامد سلطه یا قدرت گرفتن داعش در افغانستان بر امنیت جمهوری اسلامی ایران عبارتند از:

تهدید گستره ژئوپلتیک شیعیان

تهدید مرزها و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران

طراحی و اجرای عملیات تروریستی در داخل ایران

کاهش حوزه عمق راهبردی

ایجاد درگیری و هزینه امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران

اجماع و پیوستن گروه‌های تروریستی با داعش

مهار جمهوری اسلامی ایران از درون و مقابله با موج انقلاب اسلامی و جلوگیری از بیداری اسلامی

مقابله با توسعه نفوذ و قدرت جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا (باقری‌زاده، عسکری حصین، ۱۳۹۸: ۱۴-۲۰).

نتیجه‌گیری

جایگاه گروه‌های معارض، فهم و احساس آن‌ها از میزان تهدید و ناامنی موجود، سبب شده است که محیط داخلی افغانستان آشوب‌زا و آنارشیک شود. ریشه منازعات امروز در افغانستان به شاخص‌های معنابخش هویتی (قبلیه‌ای، دینی)؛ به شاخص خلأ قدرت و ناتوانی دولت در ایجاد امنیت، شاخص مداخله قدرت‌های خارجی (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) بازگشت می‌کند. با بررسی شاخص‌های آشوب زا، این نتیجه حاصل می‌شود که بحران سیاسی و چالش امنیتی حادث شده در افغانستان، از سه سطح فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی – سیاسی و نیز ژئوپلیتیکی نشأت می‌گیرد. در سطح فرهنگی – اجتماعی، عنصر و شاه‌کلید قبیله‌محوری در سطح اقتصادی – سیاسی، عنصر مواد مخدّر، منابع معدنی و فقر حاد، در سطح سیاسی خلأ قدرت داخلی و در سطح ژئوپلیتیکی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار دارد. به‌عبارت دقیق‌تر؛ اندر کنش سه لایه فرهنگی – اجتماعی (هسته مرکزی)، اقتصادی – سیاسی (لایه میانی) و ژئوپلیتیکی (پوسته بیرونی) است که به تداوم بحران و ناآرامی در افغانستان دامن زده است. منازعات هویتی قبیله‌ای و منازعات دینی بین سکولارها، اسلام‌گرایان میانه‌رو و سلفی‌های تندرو در بستر ظرفیت‌های قبیله‌ای، ریشه اصلی بحران داخلی افغانستان را تشکیل می‌دهد. خشونت‌های داخلی بین هویت‌های متعارض، نه‌تنها مانع از این بوده تا یک اقتدار مدنی فراگیر، ورای هویت‌های محلی، قومی و قبیله‌ای شکل بگیرد، بلکه فضا را برای مداخلات قدرت‌های خارجی از طریق پشتیبانی از هریک از هویت‌های درگیر فراهم کرده‌است و بیش از پیش، زمینه برای استمرار و تشدید بحران فراهم شده است. در وضعیت تصاعد بحران، نمی‌توان هیچ چشم‌انداز روشنی را برای بازگشت صلح و ثبات در افغانستان متصوّر شد. همچنین این نکته روشن است که بحران داخلی افغانستان، راه‌حل نظامی ندارد و مذاکره با هدف به تعادل رساندن گروه‌های درگیر، تنها راه‌حل قابل تصور برای پایان این بحران است. در غیر این صورت، گروهایی همچون داعش که تبدیل به نیروهای فراملی شده‌اند، از امکان و انگیزه بسیار بالایی برای کنشگری در افغانستان برخوردارند؛ از این جهت که داعش گروهی است که کنشگری نخست آن در عرصه نظامی رقم می‌خورد، به‌احتمال بسیار زیاد امکان حاد شدن بحران در افغانستان را موجب می‌شود. شاید بتوان برخی از موارد زیر را به‌عنوان مسیرهای قابل آزمون برای حل بحران افغانستان و حداقلی ساختن امکان عدم قدرت یافتن داعش پیشنهاد داد:

-حمایت ایران از همه گروه‌های موجود، جهت تشکیل حکومتی فراگیر با محوریت همه قبایل

-برگزاری همایش‌هایی برای نزدیکی افکار دو کشور در مورد فهم امنیت و تأثیر آن بر توسعه دو کشور ایران و افغانستان

– تداوم مذاکره بین هویت‌های مختلف داخلی برای رسیدن به یک راه‌حل جامع با مشارکت سازمان ملل و کشورهای بی‌طرف
– آماده کردن تفکرات جامعه در ایجاد جامعه مدنی توسط سازمان‌های ملی و بین‌المللی
– تمرکز بر مبارزه با گروه‌های تروریستی و ممانعت از بازخیز مجدد آن‌ها
– تقویت نهادهای دولتی و نیروهای امنیتی به‌منظور مقابله مؤثر با چالشگران داخلی
– توجه به نقش اسلام در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان
– ممانعت از دخالت کشورهای خارجی در حمایت از طرف‌های درگیر

کتابنامه

بوزان، باری (۱۳۷۸) مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: *انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.*

باقری‌زاده، علی و شهرام عسکری حصین (۱۳۹۸) حضور داعش در افغانستان تهدیدی علیه جمهوری اسلامی ایران، *مجله پژوهش بین‌الملل*،۴۶(۱): ۱–۲۸.

حمیدی، سمیه؛ مزدخواه، احسان؛ پیمان زنگنه (۱۴۰۰)، آمریکا و استراتژی صلح‌سازی در افغانستان؛ از نئومحافظه‌کاری تا نئوهمیلتونیسم، مطالعات روابط بین الملل، ۱۴(۴) :۲۹–۵۹

حسین خانی، الهام (۱۳۹۰)، امنیت افغانستان و قدرت‌یابی دوباره طالبان، *علوم سیاسی*، قم، ۴(۱۶): ۲۴۰–۲۵۰.

روی، پل (۱۳۸۲)، معمای امنیت اجتماعی، ترجمه منیژه نویدنیا، *مطالعات راهبردی*، ۶(۳): ۶۸۵–۷۰۳.

ذوالفقاری، مهدی؛ عمرانی، ابوذر (۱۳۹۶)، تأثیر حضور داعش بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، ۷(۲): ۱۶۹–۱۹۵.

رشید، احمد رشید (۱۳۸۲)، *طالبان*، ترجمه نجیش خند، چاپ اول، تهران: انتشارات بقعه

زاهدی،بهرام (۱۴۰۰)، جامعه‌شناسی قومی مذهبی طالبان، مطالعات راهبردی جهان اسلام ،۲۲(۳): ۱۲۹–۱۵۰.

محقق، سبحان (۱۳۹۳)، «جنگ همه علیه همه در لیبی»، *کیهان*، ۵ شهریور، آنلاین: http://kayhan.ir/fa/news/22360

سبحانی، مهدی (۱۳۸۸)، راهبرد جدید آمریکا در افغانستان، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۲۲(۳):۷۲۹–۷۵۰.

عصمت الهی، محمدهاشم و دیگران (۱۳۷۸)، *جریان پرشتاب طالبان*، تهران: الهدی.

عالیشاهی، عبدالرضا و همکاران (۱۳۹۶)، بررسی دلایل حضور گروهک تروریستی – تکفیری داعش در افغانستان بر اساس تئوری دومینوی ویلیام بولیت، *فصلنامه ژئوپلیتیک*،۱۳(۱):۱۷۳–۱۹۵.

غفاری نسب، اسفندیار (۱۳۹۷)، هویت قومی و هویت ملی در افغانستان: مورد مطالعه، دانشجویان تعلیم و تربیه کابل، *دو فصلنامه علمی – پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، ۶(۲) :۵۸-۷۹.

غوری، نظرمحمد (۱۴۰۰)، فرهنگ مردم افغانستان و جهانی شدن (مورد مطالعه: جشن نوروز)، *پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی در ایران*: ۹(۱): ۲۸۹-۲۹۷.

فرجی‌راد، عبدالرضا و همکاران (۱۳۹۰)، بررسی روند دولت – ملت‌سازی در افغانستان و موانع پیشرو، علوم سیاسی،-(۸۰)۱۱۳-۱۳۳.

فیروزه‌پور، حسن و ناصر یوسف زهی (۱۳۹۶)، تأملی انتقادی به چالش‌های امنیتی اقتصادی ایران و افغانستان، دوفصلنامه سیاسی روابط بین‌الملل، -(۲): ۱۶۷-۱۹۲.

کیانی،وحید، و آشوری علی(۱۴۰۰)، حضور نیروهای فرامنطقه‌ای و تأثیر آن بر امنیت پایدار مرزی و عملکرد نیروهای مرزبانی مطالعه موردی: استان خراسان جنوبی، *علوم و فنون دریایی مرزی*، ۱۰(۳۹): ۷۴-۱۰۳.

گرر، فردریک (۱۳۸۶)، *ریشه‌یابی اختلافات افغانستان و پاکستان، احیای طالبان*، ترجمه: محمدامین خـرمـی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، *تجدد و تشخص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.

محمودی، زهرا، ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۵)، داعش در افغانستان؛ ماهیت، اهداف و چشم‌انداز آن، *فصلنامه رسانه بین‌الملل*، ۹(۱) :۱۱۹-۱۴۴.

مصباح‌زاده، سید محمدباقر (۱۳۹۹)، سناریوهای فراروی مذاکرات بین‌الافغانی، مؤسسه مطالعات راهبردی شرق.

هایمن، آنتونی (۱۳۷۳)، اهمیـت افغانـستان بـرای آسـیای مرکـزی، ترجمـه: حـسن نـورائی بیدخت، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲(۷): ۸۳-۹۴.

References

Abazi, Enika. (2003). “Societal Security Dilemma and the Prospect for Cooperation and Conflict in the Balkans: The Case of Kosovo/a. Institute of Political Science of the HAS, Budapest, European Studies 3, https://hal.archives-ouvertes.fr/hal-01552166

Alishahi, Abdolreza et al. (2017), Investigating the reasons for the presence of the terrorist-takfiri group of ISIL in Afghanistan based on William Bollett's Domino theory, Geopolitical Quarterly, 13 (1): 173-195. (in Persian)

Bagherizadeh, Ali and Shahram Askari Hussein (2020) The Presence of ISIS in Afghanistan Threat to the Islamic Republic of Iran, International Journal of Research, 46 (1): 1-28(in Persian)

Bilgic, Ali. (2012). “Towards a new societal security dilemma: comprehensive analysis of actor responsibility in intersocietal conflicts”, Review of International Studies, Vol.39, No.1

Bozan, Bari (1999) People, Governments and Fear, Translated by: Institute for Strategic Studies, Tehran: Publications of the Institute for Strategic Studies. (in Persian)

Buzan, B. (1991) People, States and Fear. An Agendafor International Security Studies in the Post-Cold War Era. Harvester Wheatsheaf and Boulder.

Castells, Manuel,(2010), Wiley- Blackwell, A John Wiley and sons, LTD.

Esmat Elahi, Mohammad Hashem et al. (1999), The Rapid Current of the Taliban, Tehran: Al-Huda. (in Persian)

Farajirad, Abdolreza et al. (2011), A Study of the Government-Nation-Building Process in Afghanistan and Leading Barriers Political Science, - (80) 113-133(in Persian)

Fawaz, Gerges, (2014); ISIS and the Third Wave of Jihadism, Middle East Journal, Issue 767, Vol.11

Firoozehpour, Hassan and Nasser Yousef Zehi (2017), A Critical Reflection on the Economic Security Challenges of Iran and Afghanistan, Bi-Quarterly Journal of International Relations, - (2): 167-192(in Persian)

Foreign Fighters: An Updated Assessment of the Flow of Foreign Fighters into Syria and Iraq, The Soufan Group, December 2015, http://soufangroup.com/wp-content/ uploads/2015/12/TSG_ForeignFightersUpdate3.pdf (accessed Sept 13,2017)

Gerr, Frederick (2007), Finding the Roots of Afghanistan-Pakistan Disputes, Reviving the Taliban, translated by Mohammad Amin Khorami. (in Persian)

Ghaffari Nasab, Esfandiar (2015), Ethnic Identity and National Identity in Afghanistan: A Case Study, Kabul Education Students, Journal of Political Sociology of the Islamic World, 6 (2): 58-79(in Persian)

Ghori, Nazar Mohammad (1400), The Culture of the Afghan People and Globalization (Case Study: Nowruz Celebration), Management and Humanities Research in Iran: 9 (1): 289-297(in Persian)

Giddens, Anthony (1999), Modernity and Personalization, translated by Nasser Movafeghian, Tehran: Ney Publishing(in Persian)

Hamidi, Somayeh; Mercenary, Ehsan; Zanganeh Pact (1400), USA and Peacebuilding Strategy in Afghanistan; From neoconservatism to neohmiltonism, International Relations Studies14(4)29-56(in Persian)

Hayman, Anthony (1994), The Importance of Afghanistan for Central Asia, Translated by: Hassan Nouraei Bidokht, Quarterly Journal of Central Asia and Caucasus Studies, 2 (7),: 83-94(in Persian)

Hettne, B. (2010); “Development And Security: Origins and Future”, Journal Of Security Dialogue, Vol. 41, No. 1, p, 34.

holleis, Jennifer; Hussein, Mehyeddin (18August 2021). "Taliban victory: A likely boost for Islamist extremists in the Middle East". Government of Germany. Retrieved 23 August 2021.

Hossein Khani, Elham (2011), Afghanistan Security and Taliban Recapture, Political Science, Qom, - (16), 240-250(in Persian)

Hough, P. (2004) Understanding Global Security. New York: Routledge.
https://www.frstrategie.org/web/documents/programmes/observatoire-du-monde-arabomusulman et-du-sahel/publications/en/14.pdf
https://www.khabaronline.ir › news15/8/1400
https://www.tasnimnews.com/en/news/2021/08/13/2553606/iran-closes-consulate-in-mazar-i-sharif-as-fighting-escalates-in-northern-afghanistan
Katzman, Kenneth, (2017); Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy, Specialist in Middle Eastern Affairs,Vol14, Issue 3
Kiani, Vahid, and Ashouri Ali (2021), The Presence of Trans-Regional Forces and Its Impact on Sustainable Border Security and the Performance of Border Forces Case Study: South Khorasan Province, Maritime Maritime Science and Technology, 10 (39): 74-103(in Persian)
Mahmoudi, Zahra, Mollazehi, Pir Mohammad (2016), ISIL in Afghanistan; Its Nature, Objectives and Perspective, International Media Quarterly, - (1): 119-144(in Persian)
Mesbahzadeh, Seyed Mohammad Baqir (2020), Scenarios for Intergovernmental Negotiations, Institute for Strategic Studies of the East. (in Persian)
Mohaghegh, Sobhan (2014), "The war of all against all in Libya", Kayhan, September 26, online: **http://kayhan.ir/fa/news/22360**(in Persian)
Panić , Branka. (2009). “Societal security – security and identity.” WESTERN BALKANS SECURITY OBSERVER,No.13, April-June,
Rashid, Ahmad Rashid (2003), Taliban, translated by Najish Khand, first edition, Tehran: Baqa Publications(in Persian)
Roy, Paul (2003), The Social Security Riddle, translated by Manijeh Navidnia, Strategic Studies, 6, (3). 685-703(in Persian)
Saeed, Saim; Olivier, Christian (18 August 2021). "Taliban victory in Afghanistan spells trouble for the neighbors". Politico Europe. پلیتیکو and اکسل اشپرینگر اس.ای. Retrieved 23 August 2021
Saleh, Alam. (2010). “Broadening the Concept of Security: Identity and Societal Security.” Geopolitics Quarterly, Volume: 6, No 4, Winter 2010,
Shams, Shamil (4 March 2020). "US-Taliban deal: How Pakistan's 'Islamist support' finally paid off".
Sobhani, Mehdi (2009), The New US Strategy in Afghanistan, Quarterly Journal of Foreign Policy, 22 (3): 729-750(in Persian)
Waever, O. (2008) ’The Changing Agenda of Societal Security.’ In Global-ization and Environmental Challenges, Reconceptualizing Security in the 21st Century, ed. H. G. Brauch, U. O. Spring, C. Mesjasz, J. Grin, P. Dunay, N. C. Behera,
Zahedi, Bahram (2021), The Religious Ethnic Sociology of the Taliban, Strategic Studies of the Islamic World, 22 (3): 129-150(in Persian)
Zelin, A. Y. (2015, January). The Islamic State. Retrieved from https://www.youtube.com/watch?v=oIm76e1vMv0

Zolfaghari, Mehdi; Omrani, Abuzar (2017), The Impact of ISIL Presence on the Security of the Islamic Republic of Iran ", Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World, 7 (2), 169-195(in Persian)